

عیسی در تاریخ:

نگاهی به دو روایت اولیه از مسیح‌شناسی

جواد آیار*

مجید ملایوسفی**

چکیده

مسیح‌شناسی در غرب و تحقیق و تتبع در خصوص سیمای حقیقی حضرت عیسی (ع) قدمتی به طول تاریخ مسیحیت دارد. عیسی مسیح (ع) پرابهام‌ترین فرد در مسیحیت است که این ابهام نه به دلیل نظرها یا تفاسیر مختلف از وی در قرون بعدی، که برخاسته از تعارضات موجود در کتاب عهد جدید است. از یک‌سو، برخی اناجیل با تبعیت از سنت عبرانی - یهودی، در جهت تحقق و آغاز ملکوت خدا، به عیسای تاریخی پرداخته‌اند و سیمایی انسانی و پیامبرگون از ایشان به تصویر کشیده‌اند و از سوی، بخش‌هایی دیگر از عهد جدید، الوهیت مسیح را برای نجات آدمی از گناه، کانون پیام و بشارت خود قرار داده‌اند. قرائت نخست به یهودی - مسیحی و قرائت اخیر به پولسی - یوحنایی موسوم است. آنچه امروزه و از همان زمان مسیحیت نامیده می‌شود، همان قرائت پولسی - یوحنایی است که دلایلی چند در قرون اولیه پیدایش مسیحیت، به تفوق آن نسبت به قرائت دیگر منجر شد.

کلیدواژه‌ها: مسیح‌شناسی، مسیحیت، عیسی مسیح، قرائت پولسی - یوحنایی، قرائت یهودی - مسیحی.

* کارشناس ارشد فلسفه دین، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) ayar.javad@gmail.com

** استادیار گروه فلسفه و حکمت اسلامی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) (نویسنده مسئول)

mollayousefi@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۸/۱۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۱۱/۲۰

۱. مقدمه

دیتریش بونهافر (Dietrich Bonhoeffer) یک سال قبل از اعدامش (۱۹۴۵) توسط نازی‌ها در نامه‌ای که از زندان ارسال کرد، چنین بیان داشت که: «موضوعی که مرا پیوسته آزار می‌دهد این پرسش است که ... امروزه مسیح واقعاً برای ما کیست». پرسش بونهافر به‌رغم گذشت سال‌های متمادی هم‌چنان مطرح بوده و پاسخ قاطعی نیافته است. زمانی بود که بیشتر مسیحیان بر این باور بودند که پاسخ این پرسش را می‌دانند. از نظر آنها، ما در عهد جدید گزارشی صادقانه از گفتار و رفتار مسیح داریم. آنها به آموزه‌های شورا‌های اولیه کلیسا مبنی بر اینکه عیسی مسیح از حیث وجودی همانند خدای پدر بوده و هم‌زمان دارای دو طبیعت الهی و بشری است، معتقد بودند.

در قرن هجدهم، نهضت روشنگری ساختار الهیات مسیحی را متزلزل ساخت. در این دوره، پرسش‌هایی مطرح شد که باورهای مسیحیان را درباره رویدادهای گذشته، امکان وقوع معجزه و دخالت خداوند در عالم و نیز اصالت اسناد تاریخی مورد تردید قرار داد. طرح پرسش‌های جدید باعث شد الهی‌دانان مسیحی قرن نوزدهم در صدد بازخوانی و بازسازی آموزه‌های مسیحی برآیند. این امر موجب پیدایش بینش‌های جدید در تفسیر کتاب مقدس شد، به نحوی که در قرن بیستم، متألهان مسیحی گرفتار همان کثرت‌گرایی حیران‌کننده‌ای شدند که بسیاری از ادیان دچار آن شده بودند (مک‌کواری، ۱۳۸۲: ۲۰۶-۲۰۷). از این حیث است که در دوره معاصر ما شاهد انواع و اقسام مختلفی از مسیح‌شناسی (Christology) هستیم.

جان مک‌کواری در مقاله‌ای معروف با عنوان «چهره عیسی مسیح در مسیحیت معاصر»، به مسیح‌شناسی‌های مختلف دوره معاصر از نیمه دوم قرن بیستم، خصوصاً از منظر متألهان پروتستان، پرداخته است. دلیل این امر آن است که از نظر مک‌کواری، همان‌طور که رانر اشاره دارد، به‌رغم همه تحولات انقلابی‌ای که طی دویست سال در عالم اندیشه رخ داده است، تمایز نهادن میان متون کلیسای کاتولیک درباره اصول عقاید که در سال ۱۹۵۰ انتشار یافت، با متون منتشرشده در سال ۱۷۵۰ کار بسیار دشواری است. با این حال، همان‌طور که خود مک‌کواری اشاره دارد، از اواسط دهه شصت میلادی و از زمان شورای دوم واتیکان تحولات جدیدی بروز کرده است، به نحوی که طی این سال‌ها رهبری الهیات مسیحی از متفکران پروتستان به متفکران کلیسای کاتولیک روم انتقال یافته است و هرچند آموزه‌های سنتی هم‌چنان اعتبار خود را دارند، زبان و بیان جدید

متألهان کاتولیک موجب فهم جدیدی خصوصاً در تفسیر شخصیت عیسی مسیح شده است (همان: ۲۲۶).

جان پی. گالوین (John P. Galvin) بیان می‌دارد که طی دوئلت اول قرن بیستم، دوره‌ای که در آن مسیح‌شناسی جزم‌گرایانه کاتولیک نوعاً توجه خود را به محتوا و الزامات آموزه‌های شوراها و جهانی کلیسا معطوف کرده بود، بسیاری از متألهان برجسته کاتولیک اصرار داشتند که برای غلبه بر تأکید مفرط بر الوهیت مسیح و نیز به منظور معرفی مسیح به عنوان الگویی برای حیات مسیحی، باید بر جنبه انسانی مسیح تأکید بیشتری شود. از این رو بود که کارل آدام (Karl Adam) در ۱۹۳۹ نسبت به خطر «خدانگاری طبیعت انسانی عیسی» هشدار داده و طی کتاب‌هایی بسیار خواندنی در پی آن برآمد تا تصویری کامل‌تر از ویژگی‌های انسانی مسیح را از طریق ارجاع به اناجیل و نیز ملاحظات روان‌شناختی فراهم آورد. به طرز مشابه، رومانو گاردینی (Romano Guardini) به‌رغم اذعان به اینکه ما نمی‌توانیم به عمق شخصیت مسیح راه بیابیم، تلاش کرد تا واقعیت وجود زمینی و خاکی عیسی را از طریق تحلیل روان‌شناختی ویژگی‌های انسانی وی به تصویر بکشد. برخی دیگر از متألهان از زوایای دیگری به موضوعات مشابهی پرداختند. امیل مرش (Emile Mersch) در پی آن بود تا با مناقار دادن مسیح‌شناسی‌اش که در آن بر کمال طبیعت انسانی مسیح در اثر تجسد (Incarnation) تمرکز یافته بود، به بسط الهیاتش بپردازد. برنارد ولت (Bernhard Welte) با توجه به آموزه شورای کالسیدون مبنی بر اینکه مسیح با خدای پدر هم‌ذات (Homousios) است، بیان می‌داشت که عیسی مسیح به همان میزان با ما نیز هم‌ذات است. اما، از همه مهم‌تر مقاله تأثیرگذار کارل رانر (Karl Rahner) با عنوان «مسائل جاری در مسیح‌شناسی» است که همانند مقاله برنارد ولت به مناسبت هزاروپانصدمین سال تشکیل شورای کالسیدون به نگارش درآمد. رانر گرایش شدیدی به احیای وجه بشری مسیح داشت که در گذشته کمتر مورد توجه بود. از نظر رانر، الهیات کاتولیک هرچند به ظاهر به رأی شورای کالسیدون مبنی بر اینکه مسیح دارای دو طبیعت الهی و بشری است معترف است، به حذف و نادیده گرفتن طبیعت بشری عیسی مسیح گرایش دارد (Galvin, 1994: 252-253). مسیح‌شناسی رانر با مردم‌شناسی او که مبنای الهیات اوست، ارتباط تنگاتنگی دارد. رانر در این خصوص چنین بیان می‌دارد که مسیح‌شناسی همان مردم‌شناسی متعالی است و مردم‌شناسی همان مسیح‌شناسی ناقص است. از نظر وی، مسیح‌شناسی‌ای که نقطه عزیمت آن بشر بودن مسیح است، ریشه در عهد جدید^۱ دارد (مک‌کواری، ۱۳۸۲: ۲۲۶).

اختلاف در باب شخصیت مسیح مربوط به قرن بیستم نیست. این اختلاف از آغاز مسیحیت وجود داشته است و زمینه‌ساز تشکیل شوراهای عمومی متعددی در تاریخ مسیحیت شده است که مهم‌ترین آن شورای کالسدون بود که در سال ۴۵۱ میلادی تشکیل شد. بعد از این شورا بود که اختلاف میان مسیحیان در باب مسیح‌شناسی کاهش یافت تا اینکه در قرن بیستم مجدداً اختلاف‌ها افزایش یافت. ریشهٔ تمامی این اختلاف‌ها به توصیفات متفاوتی برمی‌گردد که در عهد جدید از عیسی مسیح صورت پذیرفته است.

در عهد جدید هم به الوهیت عیسی و هم به انسان و بشر بودن او اشارات متعددی شده است؛ مثلاً، در خصوص الوهیت او می‌توان به عبارات وجود پیشین (یوحنا، ۱:۱، ۲:۱۷؛ ۵:۱۷؛ فیلیپان، ۲:۶؛ کولسیان، ۱:۱۷؛ مکاشفهٔ یوحنا، ۱:۱۸)، خالق (یوحنا، ۱:۳، ۱۰؛ اول قرنتیان، ۶:۸؛ کولسیان، ۱:۱۵)، پسر خدا (یوحنا، ۱:۳۴؛ ۱۰:۳۶؛ رومیان، ۱:۴)، منجی یا نجات‌دهنده (یوحنا، ۱:۲۹؛ ۴:۲۴؛ اعمال، ۴:۱۲؛ ۵:۳۱؛ عبرانیان، ۵:۹)، رب (یوحنا، ۲۰:۲۸؛ رومیان، ۱۰:۹؛ ۱۲:۱۴؛ اول قرنتیان، ۱۲:۳؛ دوم قرنتیان، ۱۳:۱۴؛ افسسیان، ۴:۵؛ مکاشفهٔ یوحنا، ۱۷:۱۴)، قدوس (یوحنا، ۶:۶۹؛ اعمال، ۲:۳۷؛ ۱۴:۱)، داور (یوحنا، ۵:۲۶؛ ۲۹؛ دوم قرنتیان، ۵:۱۰؛ دوم تیموتاوس، ۴:۸) و نظایر آن اشاره کرد. همچنین، در خصوص انسان یا بشر بودن مسیح می‌توان به عبارات متعددی از انجیل اشاره کرد؛ مثلاً، جسم انسان (لوقا، ۲۴:۳۹؛ یوحنا، ۱:۱۴؛ رومیان، ۸:۳؛ عبرانیان، ۲:۱۴؛ رسالهٔ اول یوحنا، ۴:۲)، پسر انسان (مرقس، ۸:۳۱؛ ۹:۱۲؛ ۱۰:۳۳)، متولد (متی، ۲:۱؛ لوقا، ۲:۷؛ رومیان، ۱:۳؛ غلاطیان، ۴:۴)، عبادتگر خداوند (متی، ۲۳:۱۴؛ مرقس، ۱:۳۵؛ لوقا، ۵:۱۶؛ ۳۲:۳۹؛ ۴۱)، انسان (اعمال، ۲:۲۲؛ رومیان، ۵:۵؛ اول قرنتیان، ۱۵:۲۱؛ فیلیپان، ۲:۸؛ اول تیموتاوس، ۲:۵) و نظایر آن. همچنین، در عهد جدید عبارت خاصی را می‌توان یافت که در آن اشاره شده که خداوند از طریق تجسد در مسیح به انسان تبدیل‌گشته‌است؛ مثلاً، در انجیل یوحنا آمده است که «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود ... و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد، پر از فیض و راستی؛ و جلال او را دیدیم، جلالی شایستهٔ پسر یگانه پدر» (۱:۱، ۱۴). در رسالهٔ پولس رسول به رومیان نیز آمده است: «...خدا پسر خود را در شبیه جسم گناه و برای گناه فرستاده، بر گناه در جسم فتوا داد» (۳:۸). همچنین، در رسالهٔ پولس رسول به غلاطیان آمده است: «لیکن چون زمان به کمال رسید، خدا پسر خود را فرستاد که از زن زاینده شد و زیر شریعت متولد» (۴:۴). این عبارات و نظایر آن باعث گشت تا در باب مسیح و شخصیت او اختلاف نظر افتد تا اینکه در شورای عمومی کالسدون رأی به دو طبیعت بشری و الهی شخص مسیح داده شد.

در واقع، عهد جدید دو تصویر مغایر از مسیح به نمایش می‌گذارد. در اناجیل همنوا^۱، عیسی (ع) یک انسان است و گرچه او به واسطه اقتدار و اطمینانی که با آن سخن می‌گفت، قدرت معجزه‌آسایش، پیش‌گویی‌هایی که محقق می‌ساخت، تولدش از باکره و برخاستنش از مردگان، از دیگر انسان‌ها [و پیامبران پیشین] متمایز بود، در نهایت او یک مصلح اجتماعی، معلم یهودی و به بیان برخی از گزاره‌های اناجیل همنوا، پیامبری در تداوم سلسله انبیا بود؛ درست نقطه مقابل انجیل یوحنا و نامه‌های پولس که او را به صورت موجودی آسمانی و یا خدای پسر متجسد و مسیح ازلی معرفی می‌کنند (← استید، ۱۳۸۷: ۲۹۲).

هیک در کتاب *اسطوره تجسد خدا* می‌گوید، ویژگی *انجیل چهارم [یوحنا]* این است که در آن مأموریت و پیام عیسی بر خود او به‌عنوان پسر خدا متمرکز است و این پسر بودن به معنایی خاص است که در واقع معادل خدای متجسد بودن اوست (هیک، ۱۳۸۶: ۳۲۲). این کتاب از این جهت قرائتی جدید است که در اناجیل همنوا که قدیمی‌ترند، تعالیم عیسی آشکارا نه بر خود او، بلکه بر ملکوت خدا متمرکز است (همان). متابعت، تأثیر و یا مشابهت انجیل یوحنا از نامه‌های پولس، چه منتسب به یوحنا زبیدی، حواری عیسی (ع) و چه منتسب به مؤلفی روحانی وابسته به کلیسا در قرن دوم و نیز تبعیت برخی نامه‌های دیگر از پولس و اختلافاتشان با اناجیل همدید در روایت و نگرش نسبت به عیسی (ع) و عمل به شریعت یهود و نیز اختلافات میان پطرس و یعقوب با پولس که در نامه‌هایشان مشهود است، جملگی حاکی از قرائتی دیگر از مسیح‌شناسی است.

بنابراین و به تحقیق، در مجموعه عهد جدید با دو مسیح روبه‌رو هستیم: مسیحی که در نامه‌های پولس و انجیل یوحنا، خداست و نجات انسان عاصی و گناهکار، نه به عمل نیکش که در گرو ایمان به خدا بودن او و تجسد و تصلب و برانگیختن دوباره اوست؛ و دیگری مسیحی که انسان صرف و مخلوقی از مخلوقات خدا و بنده‌ای از بندگان اوست که نه برای فسخ و نسخ شریعت یهود که در جهت اصلاح و تکمیل آن گسیل شده و اگرچه پسر خدا خوانده می‌شود، این توصیف تنها به معنای تشریفاتی صرف است. مطابق با این دو تقریر، قرائت اول به پولسی - یوحنایی و دومی به قرائت یهودی - مسیحی موسوم و معروف است.

۲. قرائت یهودی - مسیحی

نخستین طرفداران حضرت عیسی در اورشلیم می‌زیستند و ظهور مأموریتش را در چهارچوب دین یهود پذیرفتند. اکثریت محققان، مستقیم و غیرمستقیم پذیرفته‌اند که

مسیحیان اولیه یهودیانی بودند که با اعتقاد به شریعت یهود، عیسی را مسیح موعود می‌دانستند. به همین جهت، کتاب مقدس و الهیات دین یهود مایه و پایهٔ مفاهیم، اشارات، تصورات و مقولات دینی آنان را تشکیل می‌داد. به همین دلیل، دستورالعمل‌های اخلاقی و اجتماعی که در محیط فرهنگی یهودیان شکل گرفته بود، برای مسیحیان اولیه نیز اعتبار داشت.

مطابق با اناجیل همدید، عیسی پیامبر، فرستاده و بندهٔ برگزیدهٔ خداوند است که برای خدمت به مردم آمده و رسالتش به زبان انذار و تبشیر اعلام برقراری ملکوت خدا و هدایت مردم و گناهکاران از طریق عمل و انجام شریعت و اصلاح دین موسی از انحرافات کاهنان و عالمان دینی یهود و تکامل آن است؛ وی همچون پیامبران پیشین، برای تعلیم به میان مردم در عبادتگاه یهودیان سرتاسر آن مناطق رفته و ضمن آموختن تعالیم و احکام به شاگردانش، آنها را به منظور یاری‌رساندن در رسالتش به سرزمین‌های اطراف می‌فرستد. وی خود به درگاه خداوند دعا می‌کند و به مردم نیز توصیه می‌کند تا برای بازگشت به سوی خداوند و به‌دست‌آوردن حاجاتشان به درگاه خدا دعا کنند.

در اناجیل همنوا حضرت عیسی (ع) حداقل هفت بار پیامبر (لوقا، ۱۳: ۳۳، ۴: ۲۴؛ مرقس، ۷: ۴؛ متی، ۱۰: ۴۰-۴۱، ۲۱، ۱۲: ۴۵، ۱۳: ۵۷: ۱۰-۱۱)، شش بار فرستاده (متی، ۱۵: ۲۴؛ مرقس، ۹: ۳۷؛ لوقا، ۹: ۴۸، ۸: ۱، ۴: ۴۳، ۱۰: ۱۶) و دوبار بندهٔ برگزیدهٔ خدا (لوقا ۴: ۱۸؛ متی ۱۲: ۱۸) معرفی می‌شود و سه بار در مقام کسی که برای خدمت به مردم آمده است (متی، ۲۰: ۲۸؛ مرقس، ۹: ۳۷، ۱۰: ۴۵؛ لوقا، ۹: ۴۸). وی بارها و بارها برای دعا به درگاه خداوند می‌ایستد؛ همچنان‌که در مسئلهٔ باغ جتیسمانی و آگاهی از تقدیر دردناکش، تقاضای تغییر قضا و تقدیر نافرجام و وحشتناک خود را دارد (متی، ۲۶: ۳۹؛ مرقس، ۲۴: ۳۵-۳۶؛ لوقا، ۲۲: ۴۲ و ۴۴). حضرت عیسی (ع) فقط خداوند را شایستهٔ آن می‌داند که با صفت نیکو خطاب شود (لوقا، ۱۸: ۱۹؛ مرقس، ۱۰: ۱۸؛ متی، ۱۹: ۱۷) و می‌فرماید: «توهین به هر کسی حتی به من قابل بخشش اما توهین به روح خدا - روح القدس - غیرقابل بخشش است چه در این دنیا و چه در آخرت» (لوقا، ۱۲: ۱۰؛ مرقس، ۳: ۲۸-۲۹؛ متی، ۱۲: ۳۱-۳۲) و سرانجام اینکه وی بر آن است که خداوند خالق جهان بوده (مرقس، ۱۳: ۱۹) و هیچ‌کس جز او از ساعت قیامت و برپایی آن باخبر نیست، حتی خودش (متی، ۲۴: ۳۶؛ مرقس، ۱۴: ۳۲).^۳ یهودی - مسیحیان معتقد بودند که عیسی منجی قوم یهود است؛ او پیامبری است مانند دیگر پیامبران یهودی، البته همان‌طور که معجزاتش نشان‌داد، دارای قدرتی فراتر از قدرت دیگر پیامبران

بنی اسرائیل بود، ولی به هیچ وجه الوهیت نداشت؛ او انسانی بود مانند سایر انسان‌ها. اینان به شریعت یهود بسیار پای‌بند بودند و عقیده داشتند که نجات، فقط از طریق دین یهود و اجرای شریعت آن ممکن است؛ از رهبران این گروه می‌توان از پطرس و یعقوب، برادر عیسی نام برد (ایلخانی، ۱۳۸۲: ۱۷). پس حال، با توجه به گزاره‌های صریح بالا و بسیاری از گزاره‌های دیگر، چنانچه حضرت عیسی (ع) بنده و فرستاده خداست، چگونه و چرا مسیح موعود خداوند، خداوند و یا پسر خدا خطاب می‌شود؟

چنان‌که این مسئله را در بستر تاریخی پیدایش مسیحیت و پیشینه‌ای که از سنت عبرانی - یهودی به این اناجیل منتقل شد، بررسی کنیم، تعارض موجود میان مفاهیم الوهی و انسانی در نسبت با شخصیت و جایگاه حضرت عیسی (ع) قابل فهم‌تر و قابل رفع می‌نماید. مطابق با نظریه معرفت‌شناختی ویکو، جنبه‌های گوناگون حیات جامعه، در هر مرحله خاصی از تاریخ الگویی منسجم را به وجود می‌آورد که این جنبه‌های مختلف با یکدیگر دارای پیوند ذاتی و درونی هستند؛ لذا، با نوع خاصی از هنر یا دین، نوع خاصی از اقتصاد یا نظام سیاسی، حقوقی، شیوه رفتاری و نحوه اندیشیدن به وجود می‌آید (علیزاده و دیگران، ۱۳۸۳: ۱۳۱).

مسیحیت در منطقه‌ای به وجود آمده و رواج یافته که از لحاظ نژادی بیشتر سامی، از لحاظ سیاسی رومی و از لحاظ فرهنگ و زبان رسمی یونانی بوده است (مجتهدی، ۱۳۷۵: ۴). پس از روی کار آمدن اسکندر کبیر و اضمحلال دولت‌شهرها از چهار قرن قبل از میلاد، فضای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و دینی تمام مناطق زیر سلطه، دستخوش تحولات و تغییرات گسترده‌ای شد (← کاپلستون، ۱۳۸۰: ۳۵).

یونانی‌مآبی، آیین خدایان اساطیری رومی، تبعید و مهاجرت یهودیان از فلسطین بر اثر شکنجه و آزار حاکمان و تغییرات حاصل از این جابه‌جایی در رسالات توراتی و همچنین تأثیر ادیان شرقی، خاصه عرفان ثنوی (گنوسی) در نگرش اعتقادی یهودیان و غیریهود و التقاط و اندماج آنها با هم، وضعیتی را در روم، یونان، آسیای صغیر، سوریه و مصر پدید آورده بود که در آن معجونی از عامیانه‌ترین خرافات اقوام گوناگون، با سهمی تکمیلی از مقدس‌مآبی‌های متقلبان و کلاشی مطلق، بدون اندک تأملی مورد پذیرش قرار گرفته بود؛ عصری که در آن معجزه‌بازی، ستایش کشف و کرامت، اباطیل جورواجور درباره غیرمادی بودن جهان، غیب‌گویی، نسخه‌نویسی برای طلاسازی، تفسیرها درباره تورات و افسون‌های مجهول دیگر نقش داشت. در چنین شرایطی بود که مسیحیت ابتدایی در میان طبقه‌ای از

مردم که بیش از دیگران به این خیال‌پردازی‌های ماوراءطبیعی گوش می‌دادند، پدیدارگشت (فشاهی، ۱۳۵۴: ۴۳).

صرف نظر از وضعیت حاکم بر دوران اولیه مسیحیت، اکثریت محققان بر این عقیده اتفاق نظر دارند که اناجیل همدید از منظر و سنت یهودی و بر مبنای پیشگویی‌های (متی، ۱۷: ۸) تورات به نگارش درآمده‌اند؛ تدقیق در این امر از آن جهت در خور توجه است که شریعت یهود، خود قرن‌ها در امتزاج با فرهنگ التقاطی تعدیل و دگرگون شده بود. آگوست کنت بر آن است که ذهن هر دوره و هر اندیشیده‌ای در درون شرایط اجتماعی قرار دارد. باید این شرایط را شناخت تا طرز ذهن بشری شناخته‌شود (ریمون، ۱۳۷۷: ۱۲۸-۱۲۹).

در خصوص القابی همچون خداوند، پسر خدا و یا مسیح موعود خداوند نسبت به حضرت عیسی نیز وضع بر همین منوال است. ریماروس (Reimarus) می‌گوید: «اصطلاح پسر خدا اصولاً برای یهودیان و مردم آن زمان واجد یک مفهوم متافیزیکی نبود بل آن را به هویت انسانی منسوب می‌ساختند. در تورات، قوم اسرائیل فرزند خدا و نخست‌زاده یهوه نامیده شده است.^۴ شاهان اسرائیل نیز پسران خدا نام‌گرفته‌اند؛ به همین جهت عیسی (ع) پسر خدا بوده است نه از جنبه متافیزیکی بلکه به صورت بشری» (آشتیانی، ۱۳۷۹: ۱۸۷). در تأکید بیان ریماروس، چنان‌که پیداست، اناجیل نویسان همدید هیچ نقش جهان‌شناختی برای عیسی (ع) قائل نشده و حتی از زبان حضرت عیسی و برخلاف نظر پولس، خداوند را خالق جهان و تنها خدای موجود معرفی می‌کنند.

در اناجیل همگون، حکومت خدا هسته تعالیم عیسی (ع) است و رستگاری انسان تنها در پرتو توجه به این مسئله و عمل به شریعت یهود تحقق می‌یابد و این حکومت الهی با ظهور پسر انسان آغاز می‌شود. اما از سوی دیگر، باور به زیستن در آخرالزمان — چنان‌که بارها در اناجیل هم‌نوا به آن اشاره شده — و عقیده به ظهور منجی به سبب حاکمیت یونانیان و رومیان و ظلم‌وستم آنها بر بنی اسرائیل شکل گرفته بود که یهود آنها را کفار حربی خوانده و به سبب همین امر، تلقی منجی در مقام پادشاه روحانی نجات‌بخش قوم یهود، گسترش و عمق بیشتری در یهود پیدا کرد (← ناس، ۱۳۸۰: ۵۳۵؛ و ایلخانی، ۱۳۸۲: ۱۳). در واقع، همان‌طور که برخی بیان می‌کنند: مسیح‌ای موردنظر یهودیان و مسیحیان یهودی‌الاصل، پسر خدا نبود، بلکه پیامبری از طرف خدا بود. او بنا نبود با خون خویش کفاره گناهان دیگران شود، بلکه قرار بود از راه ایجاد حکومت مسیحایی بر روی زمین، مردم را نجات دهد. مسیحیان یهودی‌الاصل به نجاتی که به ایشان اجازه دخول در

آسمان دهد چشم ندوخته بودند، بلکه به نجاتی که نظام جدیدی روی زمین تأسیس کند اعتقاد داشتند (Davies, 1956: 90).

اسناد به دست آمده در نیمه قرن بیستم از غارهای قمران یا کومران (Qumran) واقع در کناره جنوب غربی بحرالمت، متعلق به فرقه یهودی اسه‌نی (Essenoi, Hosioi, osioi)، حکایت از آن دارد که اسطوره رستاخیز از مردگان^۵ و انتظار مسیحایی منجی— در آن دوران، نه امر تازه و جدیدی بوده و نه اینکه مختص به مسیحیان اولیه بوده است. در رسالات مذهبی کشف شده، از زعامت و رهبری کسی یاد می‌شود که اسنیان وی را معلم عدالت می‌نامند. او نیز پس از مواجهه با کاهنان یهودی، دستگیر، شکنجه، مصلوب و کشته شده و دوباره رجعت می‌کند؛ همچنین انتظار مسیحایی در هر سه شکل آن در رسالات مذهبی ایشان یافت می‌شود؛ خواه مسیح در مقام پیامبری که در آخرالزمان ظهور می‌کند، خواه مسیح غیر روحانی پسر انسان— و خواه مسیح روحانی شاه مسیح— که در رسالات عهد عتیق در مورد آن بحث شده است. اما، نکته مهم این است که معلم عدالت یاد شده، ۶۵ سال قبل از میلاد مسیح مصلوب گردیده و به بیان دوپن زومر (Dupont Sommer) این تفکر نزد ایشان بسیار مقدم‌تر از مسیحیان اولیه است (متی، ۲۷:۵۲ و ۱۴:۲؛ لوقا، ۷:۹؛ مرقس، ۱۶:۶) (← دانیلو، ۱۳۸۳؛ و آشتیانی، ۱۳۷۹: فصل اسنی‌ها).^۶

در خصوص حضرت عیسی نیز بسیاری از کسانی که به آن حضرت ایمان آوردند، یقین داشتند که وی به زودی پادشاه یک آرمان شهر خدایی [ملکوت خدا]— خواهد شد و هیچ کس حتی نزدیک‌ترین شاگرد وی، پطرس، نمی‌توانست ناکامی ظاهری مسیح خدا را تصور کند (مرقس، ۳۲:۸؛ متی، ۱۶:۲۲؛ توفیقی، ۱۳۸۷: ۱۳۲)؛ چنان‌که در انجیل لوقا از سوی طرفداران وی گفته می‌شود: ما با امیدی فراوان تصور می‌کردیم که او همان مسیح موعود است که ظهور کرده تا قوم اسرائیل را نجات دهد (لوقا، ۲۴/۲۱). بنابراین، مسیح‌بودن عیسی (ع) در نظر مسیحیان اولیه به معنای الوهی بودن او نبود؛ قوم یهود بر آن بودند که مشیاه یا منجی از نسل داود (ع) خواهد بود و شجره‌نامه‌های موجود در انجیل متی و لوقا برای حضرت عیسی که وی را به حضرت داود و ابراهیم منتسب می‌کند، به همین منظور آمده است. آرمسترانگ می‌گوید، یهودیان انتظار داشتند که مسیح— به معنی تدهین شده— از فرزندان داودشاه باشد که چونان شاه و رهبر روحانی، نخستین پادشاهی مستقل یهودی را در اورشلیم پی‌ریزی کرده بود. مزامیر^۷ گاه داود یا مسیح را پسر خدا می‌نامد، ولی این نام‌گذاری فقط برای نشان دادن نزدیکی او [داود] با یهوه است. از زمان

بازگشت از بابل، در واقع هیچ‌کس تصور نکرده بود که یهوه مانند خدایان کریه ناپهودی پسری داشته باشد (آرمسترانگ، ۱۳۸۷: ۹۸). مسیحیان اولیه او را یک موسای جدید، یک یوشع جدید و یک بنیادگذار اسرائیلی جدید می‌دانستند (همان: ۹۷). درست است که اکثر قریب به اتفاق مسیحیان حضرت عیسی (ع) را خدای حقیقی و غیرمخلوق و قدیم می‌دانند، ولی تعبیر *خداوند* در کتاب عهد جدید برای آن حضرت به معنای مولاست و این عنوان با اینکه مقداری نامأنوس است، به الوهیت وی ربطی ندارد، زیرا همان واژه در متن یونانی کتاب عهد جدید برای غیر حضرت عیسی (ع) نیز به کاررفته است و به آقا، مولا، مالک و صاحب ترجمه شده است^۹ (توفیقی، ۱۳۸۷: ۱۷۳). در واقع، لقب تشریفی پسر *خدا* در دین یهود به انبیا و مؤمنان اطلاق شده است؛ مثلاً، در مورد حضرت سلیمان که از قول خداوند بیان شده، آمده است: او را برگزیده‌ام تا پسر من باشد و من پدر او (کتاب اول تواریخ ایام، ۶/۲۸) و یا درباره قوم بنی اسرائیل خداوند چنین می‌گوید: اسرائیل پسر من و نخست‌زاده من است^۹ (خروج، ۲۲/۴).

هیچ در پاسخ به این سؤال که این زبان باستانی پسر خدا بودن را چگونه باید درک کرد، می‌گوید: فرهنگ‌های اولیه تمایزات امروزی ما را ترسیم نمی‌کردند، بلکه این عنوان به نظر ما مجازی و تشریفاتی می‌رسد (هیچ، ۱۳۸۶: ۳۲۱). وی در ادامه می‌گوید: «در گذشته مسیحیان عموماً زبانی را که درباره عیسی متداول بود به عنوان بخشی از سرسپردگی عملی خویش و بدون سؤال از منطقی بودن آن می‌پذیرفتند» (همان: ۳۲۳). به زعم وی: «برای مردان و زنانی که یک‌بار با مواجهه با عیسی (ع) متحول گشته بودند، او محور دینی حیاتشان و متعلق سرسپردگی و وفاداری‌شان بود؛ مولایی بود که به پیروی از او زندگی خویش را به خدا می‌سپردند و از نو زندگی خود را از خدا دریافت می‌کردند، بنابراین طبیعی بود که آنها این آقایی و مولایی را با بالاترین الفاظی که در فرهنگشان بود بیان کنند» (همان: ۳۲۰-۳۲۹).

سرانجام اینکه مسئله تعمیم حضرت عیسی (ع) که در گزارش‌های اناجیل نویسان همدید متفقاً ذکر گردیده، در تعارض با الوهیت حضرت عیسی (ع) خواهد بود، زیرا چنانچه وی خدا بود و از اول نیز الوهیت داشت، دیگر به تعمیم احتیاجی نمی‌داشت (متی، ۳: ۱۵-۱۶؛ مرقس، ۱: ۹؛ لوقا، ۳: ۲۱). بنابراین، به نظر می‌رسد مسیحیان اولیه فرزند خدا بودن ایشان را تشریفاتی و واقعه‌ای پس از تعمیم وی به دست حضرت یحیی (ع) می‌دانستند.

به نظر می‌آید در یک صورت‌بندی فرجامین از قرائت یهودی - مسیحی در اناجیل همدید می‌توان گفت حضرت عیسی (ع) خود را پیامبری مبعوث از سوی خداوند و در تداوم راه

انبیا برای هدایت کافه مردم می‌داند و بر آن است تا نوع انسانی را به هم‌زیستی در مسالمت و صلح دعوت کرده و قیامت را کمینگاه قضاوت اعمال مؤمنان و کافران معرفی می‌کند. او با تظاهر در عمل، چه در خصوص رفتار با دیگران و چه در خصوص تظاهرکنندگان به تقوی، مقابله می‌کند و می‌کوشد تا شخصیتی ممتاز از بشر ارائه‌کند که دیگرآزاری نکرده و به اعمال غیراخلاقی مشخص‌شده در تورات -که خود نیز یکایک آنها را برمی‌شمارد- نمی‌آلاید و پیش از اینکه دیگران در خصوص اعمال و رفتارشان به قضاوت بنشینند، خود از کردارش مراقبت می‌کند؛ دیگران را می‌بخشد، خشم نمی‌ورزد و همواره با یاد خالقش و آگاهی از نظاره او بر اعمالش زندگی می‌کند؛ او برای هدایت مردم به اذن خداوند معجزه می‌کند (متی، ۱۹:۱۵ و ۳۶:۱۵؛ مرقس، ۶:۱ و ۶:۸؛ لوقا، ۱۷:۵ و ۱۶:۹ و موارد دیگر) و نیز در معیت ساده‌زیستی، پرهیز از دروغ، مهرورزی و کمک به خلق خدا، خود را برای روز مواجهه آماده می‌کند؛ او نه خود را مسیح و نه مولود از خدا، بلکه مخلوق و بنده خداوند دانسته که این امر هیچ ذره‌ای از اعجاز تولد و حیاتش نمی‌کاهد.

۳. قرائت پولسی - یوحنا

مسیح‌شناسی کانون اصلی اندیشه‌های پولس (و یوحنا) را شکل می‌دهد (Hurtado, 2003: 185). به نظر بسیاری از محققان، الوهیت مسیح و ابداع کلیسا در مقام بدن و نماینده مسیح، دستاورد پولس است. از نظر پولس، بدن مسیح همان کلیساست (نامه اول قرنتیان، ۱۱:۲۹) و گرچه بدن یکی است، اعضای بسیار دارد؛ این اعضا هر یک جایگاهی دارند، چنان‌که مسیح خود، سر این کلیساست (همان، ۱۲:۱۲ و ۲۷:۱۲). مطابق با این تقریر، الوهیت مسیح و نیز کلیسا^۱ نقطه اتصال فرد مسیحی به خدا-ی پدر و تنها مستمسک نجات است؛ ایمان به مسیح و تبعیت از کلیسا و تأیید حقانیت آن همه و همه به منظور نجات انسان‌هاست، پس نجات و رستگاری از طریق ایمان به فرآیند الوهیت مسیح حاصل می‌شود و عمل اخلاقی تأثیری در آن ندارد (یوحنا، ۱۶:۸ و ۱:۱-۲؛ کولسیان، ۱۹:۱۵؛ یوحنا، ۳۰:۵ و ۲۷:۵ و موارد دیگر؛ کولسیان ۱۶:۶؛ یوحنا، ۳:۱؛ یوحنا، ۳۰:۱۰؛ روم، ۶:۹-۱۰ و ۵:۳ و موارد دیگر؛ یوحنا، ۱۱:۵۲ و ۱۲:۴۷ و...). از نظر پولس، خداوند پیشتر رستگاران را برگزیده است (روم، ۹: ۱۸-۲۲). پس، فقط ایمان عامل رستگاری است نه عمل نیک، چرا که اگر نجات بر اثر رحمت خدا باشد، طبیعتاً دیگر به سبب اعمال نیک نخواهد بود، زیرا اگر به سبب اعمال نیک باشد، در این صورت نجات دیگر هدیه رایگان خدا نخواهد بود (روم، ۱۱:۶).

الوهیت مسیح بدین معناست که پولس مسیح را پسر خدا و حکمت خدا می‌داند. به‌زعم وی، عیسی گرچه از خدای پدر کاملاً جداست، الوهیتی کامل دارد (کولسیان، ۱: ۱۵ و ۱۹)؛ همه‌چیز را او آفریده و برای او آفریده شده است (همان، ۱: ۱۶)؛ او حافظ جهان است (همان، ۱: ۱۷) و همه‌چیز را به یکدیگر پیوند می‌دهد. در قرائت پولس، ایمان ارتباطی جدایی‌ناپذیر با نجات و رستگاری دارد؛ وی عیسی مسیح را فرزند خداوند و هم‌ذات با خدا معرفی می‌کند (روم، ۳: ۱-۴)؛ فرزندى که به صورت نوزادى از نسل داود به دنیا آمد متجسد شد. (همان، ۱: ۱۵)، سپس به صلیب آویخته و کشته شد (همان، ۱: ۵) و اساساً به هیئت انسان به زمین آمد و خویش ریخته شد تا بدین‌سان، انسان عاصی کفاره گناهانش را پرداخته‌باشد (همان، ۶: ۹-۱۰ و ۵: ۳ و موارد دیگر)؛ پس از مرگ نیز برانگیخته شد و نزد خداوند عروج کرد و تا ابد زنده است تا با خدا رابطه‌ای ابدی داشته‌باشد (همان، ۶: ۹-۱۰). به‌زعم وی، چنین فرآیندی نقشه خداوند برای نجات انسان‌هاست و هدفش رساندن مؤمنان به حضور پر جلال خداست (نامه اول قرنتیان، ۲: ۷). آدمی از آن جهت گناهکار است که وقتی حضرت آدم گناه کرد، گناه او تمام انسال بشر را آلوده ساخت و باعث شیوع مرگ در سراسر جهان شد (روم، ۵: ۱۲)؛ پس مسیح متجسد شد و مرد تا قدرت گناه را درهم‌بکوبد. از آنجاکه به‌واسطه همین گناه، تمام مردم دنیا در برابر تخت داوری خدای قادر مطلق، مقصر و محکوم‌اند (یوحنا، ۸: ۱۶ و روم، ۳: ۱۹)، اگر کسی به مسیح ایمان بیاورد، خدا چنین مقدر داشته که از سر تقصیرات او بگذرد و او را کاملاً بی‌گناه به حساب آورد؛ همه انسان‌ها نیز بدون توجه به مقام و یا سوابقشان می‌توانند از همین راه یعنی ایمان به عیسی مسیح نجات پیداکنند، زیرا عیسی مسیح به لطف خود، رایگان گناهان آدمیان را برداشته است (روم، ۳: ۲۲ و ۲۵). نجات هدیه خداوند است و به کسانی اعطا می‌شود که برای کسب آن به اعمال نیک خود تکیه نمی‌کنند (همان، ۴: ۵). نجات نه از کارهای نیک یا انجام تشریفات مذهبی، بلکه از کارهایی که مسیح انجام داده است و لذا ایمان به وی به‌دست می‌آید (همان، ۳: ۲۷)، چرا که با انجام شریعت کسی هرگز نمی‌تواند رضایت خدا را حاصل کند (همان، ۳: ۲۰). حقیقت امر این است که هرگاه بکوشیم سعادت و نجات الهی را از راه انجام احکام شریعت به‌دست آوریم، همیشه نتیجه‌اش این می‌شود که مورد خشم و غضب خدا قرار می‌گیریم، زیرا هیچ‌گاه موفق نمی‌شویم آن احکام را کاملاً رعایت کنیم. فقط زمانی می‌توان قانون‌شکنی نکرد که اصلاً قانونی وجود نداشته‌باشد (همان، ۴: ۱۵). اگر می‌توانستیم با شریعت نجات یابیم، دیگر لازم

نبود که خدا راه دیگری برای آزادی از چنگال گناه نشان دهد. تنها راه آزادی برای همه این است که به عیسی مسیح ایمان آورند (غلاطیه، ۳: ۲۱-۲۲).

مرگ نتیجه گناه حضرت آدم است و تمام انسال بشر را آلوده ساخته و فقط ایمان به مسیح است که موجب بخشش و حیات ابدی می شود (نامه دوم قرنتیان، ۵: ۱۷؛ ۵: ۹؛ ۵: ۲۱). آدمی برای اینکه از عقاب چنین گناهی در امان بماند، باید غسل تعمید کرده و به کلیسا بپیوندد و بسته به جایگاهی که دارد، وظیفه اش را انجام دهد. بدین ترتیب، کلیسا در مقام رکن دیگری از این قرائت، جایگاه ممتاز و برجسته ای می یابد.

در خصوص زمینه های معرفتی اندیشه های پولس و یوحنا شکی نیست که این دو متأثر از فلسفه یونانی مآبی - رومی و نیز یهودیت بوده اند و هرچند بزرگانی همچون کاپلستون می کوشند بدون ذکر نام کسی، این تأثیر را در افکار بانیان مسیحیت یا آبابی کلیسا نفی کرده یا ناچیز انگارند، شواهد تاریخی حاکی از صحت این ادعاست.^{۱۱}

الوهیت مسیح در قرائت پولس و یوحنا از دو جنبه قابل بررسی است: یکی از جنبه دینی که در واقع تأثیر متون تورات و اساطیر توراتی است و دیگری به لحاظ فلسفی که بحث در خصوص لوگوس در فلسفه یونانی و آرای فیلون اسکندرانی را دربرمی گیرد. کونگ می گوید، [پولس] در محیطی یونانی مآب پرورش یافت که در آن، زبان یونانی زبان روزمره بود و از این رو زبان مادری او محسوب می شد. رساله های او نشان دهنده نوعی تبحر در فرهنگ یونانی و آشنایی او با دیدگاه های رایج فلسفی و فن خطابه است که شاهدهی بر تربیت یونانی اوست (کونگ، ۱۳۸۶: ۱۹). بنابراین، صرف نظر از آنچه در مورد تأثیر پذیری اناجیل نویسان از فرهنگ التقاطی و تأثیر از ادیان و عرفان شرقی، ثنوی گفته شد، نباید از تأثیر کلام یونانی مآب یهودی نیز در افکار و اندیشه های پولس غافل بود.^{۱۲}

عقیده به اینکه عیسی (ع) پسر خدا و هم ذات با خداست و یا در واقع پدر و پسر ماهیتی یکسان دارند و پسر از ازل به اختیار و نه ضرورت از پدر متولد شده است (نه خلق)، محصول تفکر انسان خدا/پندار است که تفکر انسان خداپنداری مسیح از طریق جنبه فلسفی این بحث یعنی مسیح در مقام لوگوس یا عقل خداوند که خالق و حافظ جهان است، تأکید و توجیه می شود. در این حوزه می توان به آرای فیلون و تأثیر آرای جهان شناختی وی در تبیین نظام خلقت بر پولس و یوحنا تأکید و اشاره کرد. فیلون نیز در همان بستر تاریخی می زیسته که یهودیت متأثر از یونان مآبی به سوی عقلانیت و کاستن از اساطیرش پیش رفته است. وی به تفسیر رمزی و تمثیلی تورات قائل شده و خداوند را

متشخص می‌داند و معتقد است که انسان فقط از طریق خلسه یا شهود می‌تواند به خدا نائل شود. فیلون ضمن اصرار بر تعالی و تنزه خداوند بسیط و آزاد مطلق و قائم‌به‌ذات که شاغل در فضا و مکان نیست، لکن بر همه‌چیز احاطه دارد، به وجود موجودات واسطه میان خدا و عالم ماده قائل می‌شود. بنابراین، از عقل یا لوگوس به‌عنوان نخستین مولود خداوند سخن می‌گوید که قطعاً در مرتبه‌ای پایین‌تر از خدا قرار دارد. به‌زعم وی، لوگوس ابزار خداوند در ساختن این عالم است که جوهر غیرجسمانی، کلمه نامادی یا صدای خداست (کاپلستون، ۱۳۸۰: ۵۲۸-۵۳۰).

استید در خصوص افکار فیلون در باب خداوند می‌گوید: «فیلون در فقرات دیگر دربارهٔ عمل خدا از طریق حکمت او (سوفیا) یا با مشورت با آن سخن می‌گوید»^{۱۳} (استید، ۱۳۸۷: ۱۰۲). وی همچنین می‌گوید:

و باز او خدا را چنین توصیف می‌کند که او قدرت اصلی، یعنی خیرخواهی و اقتدارش را که به ترتیب عنوان خدا (Sophia) و خداوند (God) دارند اما مادون «هست آن که هست» هستند، به کار می‌گیرد. واضح است که این مطلب از تلاش‌های قبلی‌ای که برای تبیین کاربرد دو نام خدا و خداوند برای الوهیتی یگانه می‌شد، نشئت گرفته‌است. اما، هنگامی که فیلون باب هجدهم سفر پیدایش را شرح می‌دهد، اظهار می‌دارد که خدا را می‌توان به صورت «یک» و یا به صورت «سه» تصور کرد^{۱۴} (همان: ۱۰۲).

در گزارشی دیگر از عقاید وی آمده است، فیلون معتقد بود که خداوند عقل و کلام الهی یا لوگوس (Logos) را در کنار خود آفرید و به کمک این کلام، جهان را خلق کرد و شکل داد. لوگوس رابطهٔ خدا با جهان است. پس از خلقت آدم و هبوط او، نسل بشر با گناه اولیه آلوده شده و با مادهٔ پست پیوند یافت (فانی شد) و تا از این ماده آزاد نشود، از گناه پاک نخواهد شد. لوگوس همچنین پیوند خدا و بشر است (آشتیانی، ۱۳۷۹: ۱۷۱). همچنین، گزارش میلر از جوامع غیرمسیحی قرون اول پیدایش مسیحیت حاکی از آن است که تفکر انسان‌خداپندار در اذهان، فرهنگ و اعتقادات مردم آن دوران وجود داشته و در حال رشد و بالیدن بوده است. میلر می‌گوید: «عدهٔ معدودی، برای حصول راحتی قلب به فلسفه‌ای که به فلسفهٔ رواقی موسوم بود متمسک می‌گردیدند. این دسته، عقل را یگانه علت ایجاد اشیا می‌دانستند و چون خدا و انسان هر دو دارای عقل هستند، پس استدلال می‌کردند که انسان نیز در الوهیت شرکت دارد» (میلر، ۱۳۸۲: ۱۸).

قرائت پولس از مسیح بلندمرتبه، نظامی استعلایی است که به‌نظر می‌رسد در تمام جوانب به منظور حصول مطلوب، درگیر فرآیند توجیه و تبیین تعالی‌بخشی خود می‌شود.

پولس التفاتی به سرگذشت، موعظه‌ها و سلوک عملی مسیح نداشته و اشاره‌ای هم به آنها نمی‌کند. در واقع، تبیین وی نیازی هم به آنها ندارد، گویی وی رسول عیسای زمینی نیست؛ بنابراین او باید رسول مسیح آسمانی باشد، چرا که وی مدعی است آنچه می‌گوید کلام مسیح است. او در شرایطی داعیهٔ رسالت دارد که عیسی (ع) خود پیشتر حواریون را برای ابلاغ پیامش برگزیده و وظیفهٔ زعامت مسیحیان را بدیشان سپرده است (متی، ۶: ۱۸-۱۹). اما، همان‌طور که الوهیت مسیح ضمن تعالی‌بخشیدن به قرائت پولس، رسالت وی را تبیین و توجیه می‌کند، آموزهٔ فیض یا نجات نیز جایگاه متعالی کلیسا و سلسله‌مراتبش را در مقام بدن مسیح، متمایز و برجسته می‌نماید (نامهٔ اول قرن‌تینان، ۱۲: ۱۲-۱۳؛ یوحنا، ۲۰: ۲۲). در آموزهٔ نجات، پولس و به‌تبع وی -حتی بیشتر از وی- یوحنا همچون اسنیان از ثنویت‌گرایی یا مذهب گنوسی‌ان متأثرند. پولس می‌گوید:

همیشه خدا را به خاطر فیضی که او در عیسی به شما عطا کرده شکر می‌کنم زیرا در اعتماد به مسیح در تمام جهات غنی شده اید در کمال سخنوری و دانش یا قابلیت و توانایی (نامهٔ اول قرن‌تینان، ۴: ۱) که کلیسا در کمال لوگوس و گنوسیس را به شکل استفاده از کلمات سخنوری و توانایی جرح و قلب کرده است (آشتیانی، ۱۳۷۹: ۲۵۸-۲۵۹).

گنوسیس‌پسبان معتقد بودند که عرفان (gnosis) عامل نجات و رهایی انسان از جهان مادی است؛ جهانی که شر مطلق است. این فرقه به ثنوتی وجودی و جهان‌شناختی میان خدای خیر و خدای شر قائل بودند که هر یک قلمرو وجودی خاص خود را دارد. در نتیجه، معتقد بودند که عالم ماده، مخلوق خدای شر است و تنها راه نجات از این جهان شیطانی و نیز وصول به سرچشمهٔ خیر مطلق یعنی خدای خیر یا حقیقت کل یا نورالانوار (یوحنا، ۱: ۴-۵) که منشأ حیات حقیقی نیز هست، معرفت درونی و اشراق است. این معرفت اشراقی است و نه حصولی و در نتیجه با عقل و حس نمی‌توان به آن دست یافت (ایلخانی، ۱۳۸۲: ۳۱-۳۲). پولس (دوم قرن‌تینان، ۴: ۴ و کولسیان، ۱: ۱۳) و یوحنا (۱۴: ۳۰؛ ۱۲: ۳۱ و ۱۷: ۱۵) معتقدند که این جهان تحت فرمان شیطان است و شیطان بر جهان فرمانروایی می‌کند؛ مطابق با آنچه پیشتر ذکر شد، آدمی گناهکار است و این جهان شیطانی است، پس عمل به شریعت و امید به رستگاری از طریق آن، همان همراهی با دنیاست. تنها راه و نقشه‌ای که خداوند برگزیده نجات است و رستگاری منوط به ایمان به مسیح مصلوب است. بشارت^{۱۵}، رستگاری کسانی است که به فرآیند تجسد، تصلب، مرگ، رجعت و داوری پسر خدا از طریق کلیسا -تعمید و عضویت در بدن مسیح- ایمان بیاورند (یوحنا، ۲۰: ۲۲-۲۳ و...).

ایمان به چنین قرائتی از بشارت، مسلماً ایمان به نیابت رسولان خدا - پولس - و سپس انبیا - ملهمین از روح القدس - و اعطای این مقام از جانب مسیح بر آنها به منظور رهبری و هدایت پیروان و در واقع، ایمان به نیابت و مرجعیت کلیسا را به منظور حصول نجات دربردارد. دستورهای پولس در نامه‌های متعدد به اعضای کلیساها و اعزام نماینده یا دوستان به سوی آنها و همچنین توضیح و تشریح ماهیت کلیسا و کیفیت آن و در عین حال کاستن از ارج شریعت یهود و پرهیز از انجام شعایر دینی با توجه به بیهوده بودن آن برای وصول رستگاری به نظر می‌رسد حاکی از تلاش همه‌جانبه و بی‌وقفه برای قلب شریعت یهود و انتقال قدرت و مرجعیت از کنیسه و کاهنان به کلیسای مسیحی باشد که پولس طرح آن را ترسیم و تکوین کرده است.

قرائت پولس و یوحنا تمام خصایص ذاتی ربوبی را از خدا ی پدر - سلب و به نفع خدای پسر صادره می‌کند و در نهایت تصویری انسان‌خداپندار و خدایی بیرون از نظام خلقت بر جای می‌نهد که در آن خداوند یکتا از وجودی یگانه و اصلی و اصیل به موجودیتی بی‌استفاده در تبیین، خلق و تدبیر عالم فروکاسته می‌شود که در تقریر نهایی، به چیزی جز عامل خارج از دستگاه آناکساگوراس - نوس - شباهت ندارد (← کاپلستون، ۱۳۸۰: ۸۶). تصویری که پولس و یوحنا از مسیح عرضه می‌کنند و تبیین پولس از مباحث گناه، نحوه نجات برگزیدگان از طریق نقشه الهی، اراده آدمی در افعالش و تقدیری که خداوند برای فرعون (روم، ۹: ۱۷-۲۴) و ابراهیم (روم، ۴: ۵-۱۰) و... رقم زده، به شدت متأثر از تقدیرگرایی بر اساس اصل موجبیت رواقی و تأثیر آن بر افکار اینان می‌نماید.

قرائت پولس بحث‌برانگیز است و چند قرن توجیه ارکان، آموزه‌ها و شاکله‌اش یا آنچه به تبع آن از طریق چهارچوب فلسفی برساخته شد، حاکی از تلاش برای پاسخ به نقدهای عمیقی است که بر آن وارد است. گلین ریماردز می‌گوید، هر [چه] قدر که چهره تاریخی مسیحیت بیشتر شناخته شود تمایل به عقب‌نشینی از ادعاهای بی‌نظیر بودن و حقیقت مطلق بودن آن بیشتر می‌شود (گلین، ۱۳۸۳: ۲۲۴). گرچه حضرت عیسی (ع) از میان یهودیان برخاسته و مسیحیت در بستری یهودی - مسیحی ظهور کرد، زمینه و زمانه مسیحیت به دلایلی چند به نفع قرائت پولس رقم خورد.

۴. دلایل تفوق قرائت پولسی - یوحنایی

اگرچه در زمان تشکیل پیروان حضرت عیسی (ع)، تاریخ‌نویسی چه در عهد تولد مسیحیت

و چه در امپراتوری روم، برخلاف دوران ظهور دین یهود امری بسیار معمول بوده و متفکران و مورخان رومی با پیدایش مسیحیت و کمی بعد از آن، بسیاری از حوادث مهم آن زمانه را گزارش کرده‌اند، این گزارش‌ها فاقد اسنادی تاریخی و یا معتبر در خصوصیات تاریخی حضرت عیسی و یا پیدایش اولیه مسیحیت است (← آشتیانی، ۱۳۷۹: از ۱۷۰ به بعد). ابهام در شخصیت تاریخی حضرت عیسی (ع) و عدم ارائه گزارشی مستند از آن دوران هر ادعای قطعی و کامل و جامع در خصوص دلایل تفوق قرائت پولسی - یوحناپی بر یهودی - مسیحی را با چالش و تردید جدی مواجه می‌کند. اما، از میان همان گزارش‌های تاریخی ارائه شده از فضای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و بستر فرهنگی و نیز گزارش‌هایی که اناجیل‌نویسان عرضه کرده‌اند، می‌توان به ذکر برخی از دلایل مطابق با همان اسناد اشاره کرد.

با ویرانی شهر اورشلیم توسط رومی‌ها و نابودی کلیسای اورشلیم در سال ۷۰، کلیساهای غیریهودی اهمیت بسیاری پیدا کردند (لین، ۱۳۸۶: ۲). تا پیش از نابودی کلیسای اورشلیم، یهودی - مسیحیان با احترام به دین یهود و عمل به شریعت موسی و نیز تبعیت از آن، توانسته بودند پابرجا مانده و جایگاه خود را تثبیت کنند (ناس، ۱۳۸۰: ۶۱۱)، اما پس از آن کلیساهایی ارجعیت یافتند که پولس در عزیمت به آنها سلوک خود را رواج داده بود. از سوی دیگر، مهاجرت، خواه پیش از سقوط و نابودی اورشلیم به شهر پلا (میلر، ۱۳۸۲: ۶۳-۶۴) و مناطق دیگر و خواه پس از آن و یا مهاجرت از سرزمین‌هایی که حاکمانش مسیحیان را مورد آزار و شکنجه قرار می‌دادند، با توجه به اینکه پولس به نشر مسیحیت در بلاد غیریهودی پرداخته بود مودی به تسری و انتقال قرائت پولس شد.

در قرائت پولسی، خداوند قدرت‌ها را در تمام نقاط جهان تثبیت کرده است؛ بنابراین، همه مسیحیان باید مطیع دولت‌ها و قوانینشان باشند (روم، ۱۳: ۱-۷). اگرچه مورخان گزارش‌هایی از آزار و شکنجه مسیحیان به دست حاکمان در قرون اولیه به دست داده‌اند، این فشارها با تغییر حاکمان رو به ضعف نهاده و یا حذف شده است؛ به همین سبب قرائت پولس با حفظ بقا و پویایی خود تا زمان گالریوس و قسطنطین، هر روز اشاعه بیشتری یافت تا اینکه قسطنطین آن را به رسمیت شناخت (← مک گراث، ۱۳۸۴: ۳۳-۳۵).

هم‌چنان که ناس می‌گوید، کامیابی و پیشرفت اولیه مسیحیت بیشتر به این دلیل بود که در همه بلاد و شهرها، کنیسه‌های یهودی و یا لاقل محله یهودیان وجود داشت و هر کجا که دین موسی رفته بود، پیام مسیح نیز به دنبال آن می‌رفت، اما چون روزی رسید که یهودیان متعصب، فرقه جدید را کافر دانستند و آن را قطعاً طرد کردند، بدین ترتیب جوامع

مسیحی مستقلی به وجود آمد (← ناس، ۱۳۸۰: ۶۲۰)؛ متعاقب این امر، برخلاف مسیحیان نسل اول که به دلیل نبود رسالات عهد جدید و یا تشکیلات کلیسایی، از همان اوراد و صحف عهد عتیق استفاده می‌کردند، پس از نابودی اورشلیم و از حدود اواخر قرن اول، مسیحیان نسل‌های بعدی از نامه‌های پولس، رسالات عهد جدید (← همان: ۶۲۲-۶۲۴) و برخی رسالات دیگر - که بعدها آتاناسیوس برخی از آنها را غیرقانونی اعلام کرد (← مک‌گراث، ۱۳۸۴: ۴۴) استفاده کردند و بدین جهت یهودیت که خود در آغاز همچون سدی در مقابل اشاعه مسیحیت ایستاده بود، به زمینه‌ای برای اشاعه آن مبدل شد؛ از طرفی، هوشیاری پولس در ممانعت و جلوگیری از ورود بدعت‌ها یا ارائه هر قرائتی دیگر جز آنچه خود بیان کرده بود، همه جریان‌ات پیشین را به سوی قرائت خود متمایل کرد.^{۱۶}

پولس بارها در رسالاتش شریعت را شیطانی قلمداد کرده و معتقد بود با ظهور مسیح، شریعت یهود نیز به پایان رسیده است. از سوی دیگر، گزارش‌های اناجیل‌نویسان در مورد مبارزات حضرت عیسی با انحرافات عالمان و کاهنان یهودی که شریعت را به نفع خود قلب و تفسیر می‌کردند، با گذشت زمان و با به وجود آمدن مناقشات بر سر مسئله عمل به شریعت یهود و مختون کردن یا نکردن غیر یهودیان مسیحی که به نفع عقیده پولس به پایان رسید، جملگی مؤید نظر وی در خصوص شریعت و آیین نوین عیسوی شد.

تسلط پولس به زبان و فرهنگ یونانی - رومی و تحریر نخستین نامه‌ها به شهرهای مختلف توسط وی نخست به اشاعه تفکرات او، دوم به سیادت وی و سوم به تکوین چهارچوبی مشخص از مسیحیت منجر شد. برخلاف سایر مبلغان که همچنان از سنت شفاهی در انتقال مفاهیم و نظرهای خود استفاده می‌کردند، این نامه‌ها می‌توانست در حکم میزان و ارجاع به اصل مسیحیت تلقی شده و در مقام قضاوت برای تشخیص سره از ناسره باشد.

۵. نتیجه‌گیری

اگرچه اناجیل‌نویسان هم‌دید خواه به خاطر تأسی پذیرفتن از نگرش پولس و خواه به هر دلیل دیگر، قرائتی بین طرفداران یهودی - مسیحی و قرائت پولسی - یوحنایی ارائه می‌دهند و این دو تقریر در ظاهر چندان تفاوتی با هم نداشته و بیشتر نمایانگر متونی متعارض و متناقض در نسبت با خود و یکدیگرند، موشکافی عمیق و تدقیق در کاربرد مفاهیم و اصطلاحات هر یک از این دو تبیین، حاکی از تبدیل یک تعبیر شاعرانه و اساطیری از لقب

تشریفی پسر خدا به تعبیر متافیزیکی و خشک خدای پسر متجسد است که در یک الوهیت تثلیثی، تثبیت و متحول شده است. اما، تبدیل یک آیین مولود در دین یهود به یک مذهب نوین ضد یهود، مسلماً نمی‌تواند به یکباره صورت پذیرفته باشد؛ یقیناً دگرذیسی عمیق این مذهب پس از تحولات و برخوردهای فراوان و چند قرن مبارزات فکری و اعمال زور و تحمیل و تهدید صورت پذیرفته است و در این میان، نقش پولس بسیار جدی و برجسته می‌نماید. در واقع، تحول مسیحیت آن‌چنان که مطرح شد، در نسبت با پولس دو سویه دارد: یکی هوشمندی و درک پولس از موقعیت تاریخی، سیاسی و فرهنگی دوره خویش و دیگری بختیاری قرائت وی که مسیر اتفاقات و حوادث تاریخی، مودی به تحکیم و تثبیت آن شد. خاستگاه اندیشه پولس اجتماع است و هنر وی، درک عمیق شرایط و آگاهی از نیازهای مردم زمانه‌اش و ارائه تقریری متناسب با همان اوضاع است؛ او مبلغی باهوش و مؤلفی توانا در ارائه مقصود خویش است که با شکستن ساختار اولیه اصول و تعالیم مسیحیت با اتخاذ تبیین مسیح متعالی، بی‌نظیر و بلندمرتبه، از عیسای تاریخی فاصله می‌گیرد. پولس به درستی فرزند زمانه خویش است که با تسلط و اشراف بر تورات و یهود و آگاهی از فلسفه‌های یونانی مآب با تمایلی عرفانی به سوی مسیحیت گشوده می‌شود.

قرائت پولس با پایداری مسیحیان قرون اولیه - که سرسپردگی عملی خویش را با جان‌فشانی برای اعتقاد به مسیح خداوند حفظ کرده بودند - و با نیاز قسطنطنین به کشوری متحد - برای تقابل با قدرت‌های روبه‌رشد منطقه - و با تلاش فلاسفه مسیحی در توجیه ارکانش از طریق تمسک به مفاهیم فلسفی حفظ، تحکیم، استوار و تثبیت شد.

پی‌نوشت

۱. هرچند اسناد عهد جدید مفصل‌ترین اسناد درباره عیسی به‌شمار می‌آیند، تنها منابع تاریخی موجود در این زمینه نیستند. برخی معتقدند قلت و رقت منابع برون‌انجیلی موجود درباره عیسی شناخت ما را از عیسی به مخاطره می‌اندازند، چراکه ما را دوباره به سوی اناجیل سوق می‌دهند. بنابراین، می‌توان گفت اناجیل قدیمی‌ترین اسناد موجود درباره عیسی هستند (گروتوس، ۱۳۸۵: ۴۵). عده‌ای نیز همچون هانس فری (Hans W. Frei) بر این باورند که عبارات عهد جدید، معانی خاص خودشان را دارند و قابل تحویل به چیز دیگری غیر از متن انجیل نیستند. معنای این سخن آن است که الهیات نباید ورای انجیل در پی عیسای تاریخی باشد (Byrn, 2000: 51).
۲. اناجیل متی، مرقس و لوقا به سبب مشابهت در جهان‌بینی به اناجیل همدید یا همنوا یا همگون معروف‌اند. مجتهدی می‌گوید: میان سه انجیل اول [متی، مرقس، لوقا] که احتمالاً حوالی سال ۷۰

۲۰ عیسی در تاریخ: نگاهی به دو روایت اولیه از مسیح‌شناسی

- میلاادی نوشته شده، چه از لحاظ صورت و چه از لحاظ محتوا، شباهت بسیاری دیده می‌شود به نحوی که میان آنها هم‌خوانی (synoptiques) ممکن است (مجتهدی، ۱۳۷۵: ۵).
۳. نکته جالب اینکه لوقا این بخش از بیان دو انجیل پیشین را قلب و آنچه در انجیل متی و مرقس، مربوط به وقایع آخرالزمان است، به پاسخ حضرت عیسی در خصوص آگاهی وی از قیامت و ساعت بازگشت او ارجاع می‌دهد!!!
۴. متی، ۱۶: ۲۷-۲۸؛ مرقس، ۹: ۱؛ لوقا، ۹: ۲۶-۲۷ (انجیل عیسی مسیح، ترجمه تفسیری انگلستان، ۱۹۹۵).
۵. گزاره‌های بیان‌شده توسط هیروودیس پادشاه وقت و برخی گزاره‌های دیگر که در انجیل هم‌نوا ذکر شده، حاکی از آن است که به‌نظر نمی‌رسد رستاخیز - حال با هر ماهیتی - برای مسیحیان اولیه و کلاً مردم آن دوران، دلالت بر الوهیت حضرت عیسی کند، چرا که برخاستن از مردگان در آن دوران، چندان امر عجیب یا باورنکردنی نبوده است.
۶. صرف‌نظر از تشابهات بسیاری که میان معلم عدالت و مسیح انجیل وجود دارد، این تشابهات صرفاً به نگرش مسیحیت درباره مسیح خداوند ختم نمی‌شود. مهم‌ترین این تشابهات میان اعتقادات اسنیان و مسیحیت عبارت‌اند از: توجه به میثاق نوین یا همان عهد جدید، مفهوم کلیسا و جایگاه و کیفیت آن، طعام عمومی و اشتراکی، طرز زندگی و اصول اقتصادی - مطابق با نامه اعمال رسولان، عدم اتکا به خدای خشمگین و قهار در تورات، حضورنیافتن در معبد و پرهیز از اجرای شعایر مذهبی، غسل تعمید، اعتقاد به آخرالزمان و ظهور مسیح، ازدواج، پرهیز از سوگندخوردن، اعتقاد به ابدیت روح، ظهور دجال، آمادگی برای شرکت در حکومت خدا و ...
۷. خداوند به من گفته است تو پسر من هستی؛ امروز تو را تولید کرده‌ام (مزامیر، ۲: ۷)
۸. توماس میشل نیز در کتاب کلام مسیحی، خداوند بودن عیسی (ع) را چنین توضیح می‌دهد: عیسی «خداوند» یا مولا خوانده شده است (میشل، ۱۳۸۷: ۶۹).
۹. من پدر او خواهم بود و او پسر من خواهد بود (کتاب دوم سموئیل، ۷: ۱۴). خداوند به موسی گفت: ببین تو را بر فرعون خدا ساخته‌ام و برادرت هارون، نبی تو خواهد بود (خروج، ۱: ۷؛ مزامیر ۳: ۱۱۰ و موارد دیگر).
۱۰. یوحنا در جای‌جای رساله‌اش از زبان حضرت عیسی، حواریون را تأکید کرده و سرانجام می‌گوید: اگر گناهان کسی را ببخشید [حواریون] ببخشیده شده و اگر نبخشید، ببخشیده نمی‌شود (۲۰: ۲۲-۲۳). همچنین، در گزاره‌های ۲۱: ۱۵-۱۷ به زبان حضرت عیسی و به تأکید، مراقبت از پیروان را به شمعون پطرس واگذار می‌کند و در موارد متعدد دیگر مرجعیت مسیحیان را به پطرس و نمایندگان دیگر مسیح واگذار می‌کند و به این ترتیب بیانات پولس در این زمینه را تأکید و تأیید می‌کند. در واقع قرائت یوحنا تأیید کاملی از قرائت پولس است.

۱۱. توجیحات کاپلستون در خصوص عدم تأثیرپذیری از فیلون یهودی را می‌توان در جای‌جای تاریخ فلسفه یونان و روم مثلاً صفحات ۵۲۶-۵۳۲ مشاهده کرد.
۱۲. یهودیان پس از مهاجرت از فلسطین به دلیل تبعید، ناملایمات سیاسی، عدم ثبات اجتماعی و اقتصادی، بر اثر فاصله‌گرفتن از تمایلات ملی‌گرایانه دینی، دیگر متون خود را به عبری نمی‌فهمیدند. پس در قرن سوم ق.م، تورات را به یونانی ترجمه کرده و آن ترجمه را هفتادگان یا سبعیه نامیدند. در رسالات حکمی، خدای یهود متعالی‌تر و نظام خلقت عقلانی‌تر می‌شود و در ترجمه یونانی تورات، ضمن کاستن از بار شریعت‌مداری متن عبری و کاستن از انسان‌شکلی خداوند، تعالی خدا را برجسته ساختند و باور به زیستن در آخرالزمان و ظهور منجی به سبب ظلم‌وستم حاکمان غیریهودی در یهودیت عمق و گسترش بیشتری پیدا کرد (ایلخانی، ۱۳۸۲، ۱۲-۱۳).
۱۳. و اما پیش از آنکه کسی را محاکمه نمایم با پدرم مشورت می‌کنم، هر چه خدا به من دستور دهد همان را انجام می‌دهم؛ از این جهت محاکمات من کاملاً عادلانه است، زیرا مطابق میل پدرم است نه خودم (یوحنا، ۳۰:۵).
۱۴. در رسالات پولس و انجیل یوحنا گرچه روح القدس نه در مقام یک خدا یا هم‌ذات با خدا بلکه تنها به مثابه واسطه یا رابط مسیح با کلیسا - بدن مسیحیت و حواریون - معرفی و توصیف می‌شود و تنها هدیه‌ای است از جانب مسیح که به جهت آزادی مؤمنان از سلطه گناه اعطا شده (روم، ۱:۸؛ یوحنا، ۳۹:۷)، اما آموزه تثلیث از خلال همین بیانات پولس و یوحنا است که برجسته شده و کسب مفهوم کرده و ماهیت و تقدسش و روابطی که میان افراد آن برقرار است، با گذر از یک روند و تطور تاریخی به ثبات و کسب وضعیت قدسی نائل می‌شود.
۱۵. غرض از بشارت همان انجیل است.
۱۶. هشدارها، انتقادات و راه‌کارهای پولس در این زمینه در نامه‌هایش مشهود است.

منابع

- آرمسترانگ، کرن (۱۳۸۷). *خدانشناسی از ابراهیم تا کنون*، چ ۵، ترجمه محسن سپهر، تهران: نشر مرکز.
- آرون، ریمون (۱۳۷۷). *مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی*، ترجمه باقر پرهام، چ چهارم، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- آشتیانی، جلال‌الدین (۱۳۷۹). *تحقیقی در دین مسیح*، تهران: نگارش.
- استید، کریستوفر (۱۳۸۷). *فلسفه در مسیحیت باستان*، ترجمه عبدالرحیم سلیمانی اردستانی، چ ۲، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
- انجیل* (۱۹۹۵). ترجمه تفسیری، انگلستان.

۲۲ عیسی در تاریخ: نگاهی به دو روایت اولیه از مسیح‌شناسی

- ایلخانی، محمد (۱۳۸۲). *تاریخ فلسفه در قرون وسطی و رنسانس*، تهران: سمت.
- پترسون، چارلز اچ. (۱۳۸۴). *عهد جدید کتاب مقدس: خلاصه و شرح*، ترجمه محمودرضا قربان صباغ، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- توفیقی، حسین (۱۳۸۷). *آشنایی با ادیان بزرگ*، تهران: سمت، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی و مؤسسه فرهنگی طه و مرکز جهانی علوم اسلامی.
- دانیلو، ژان (۱۳۸۳). *ریشه‌های مسیحیت در اسناد بحرالامیت*، ترجمه علی مهدیزاده، قم: ادیان.
- علیزاده، عبدالرضا و دیگران (۱۳۸۳). *جامعه‌شناسی معرفت، جستاری در تبیین رابطه «ساخت و کنش اجتماعی» و «معرفت‌های بشری»*، زیر نظر محمد توکل، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
- فشاهی، محمدرضا (۱۳۵۴). *مقدمه‌ای بر سیر تفکر در قرون وسطی*، تهران: گوتنبرگ.
- کارپنتر، همفری (۱۳۷۴). *عیسی*، ترجمه حسن کامشاد، تهران: طرح نو.
- کاپلستون، فردریک (۱۳۸۰). *تاریخ فلسفه یونان و روم*، ترجمه جلال‌الدین مجتوبی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی انتشارات سروش.
- کونگ، هانس (۱۳۸۶). *متفکران بزرگ مسیحی*، گروه مترجمان، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
- گروتوس، داگلاس (۱۳۸۵). *فلسفه عیسی*، ترجمه احمدرضا تقاء، تهران: طرح نو.
- گلین، ریچاردز (۱۳۸۳). *پلورالیزم دینی*، ترجمه رضا گندمی نصرآبادی و احمدرضا مفتاح، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
- لین، تونی (۱۳۸۶). *تاریخ تفکر مسیحی*، ترجمه روبرت آسریان، تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز.
- مجتهدی، کریم (۱۳۷۵). *فلسفه در قرون وسطی (مجموعه مقالات)*، تهران: امیرکبیر.
- میشل، توماس (۱۳۸۷). *کلام مسیحی*، ترجمه حسین توفیقی، قم: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب.
- مک‌کواری، جان (۱۳۸۲). «چهره عیسی مسیح در مسیحیت معاصر»، ترجمه بهروز حدادی، مجله هفت‌آسمان، ش ۱۷.
- مک‌گراث، آلیستر (۱۳۸۴). *درسنامه الهیات مسیحی*، ترجمه بهروز حدادی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
- مونتگمری، وات (۱۳۸۴). *ویلیام، حقیقت دینی دوران ما*، ترجمه اسدالله آزاد، تهران: کتابدار.
- میلر، ویلیام مک‌الوی (۱۳۸۲). *تاریخ کلیسای قدیم در امپراطوری روم و ایران*، ترجمه علی نخستین، تهران: اساطیر.
- ناس، جان بایر (۱۳۸۰). *تاریخ جامع ادیان*، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران: علمی و فرهنگی.
- هیگ، جان (۱۳۸۶). *اسطوره تجسد خدا*، ترجمه عبدالرحیم سلیمانی اردستانی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.

Byrn, Brendan (2000). "Gospel Narrative and the Jesus of History: Where Should Christology Begin?", *Pacifica* 13 (February).

- Davies, A. Powell (1956). *The Meaning of the Dead sea Scrolls*, New York: New American Library.
- Galvin John P. (1994). "From the Humanity of Christ to the Jesus of History: A Paradigm Shift in Catholic Christology", *Theological Studies* 55.
- Haacker, Klaus (2003). "Paul's Life", *The Cambridge Companion to St Paul*, edited by James D.G. Dunn, Cambridge University Press.
- Hurtado, L.W. (2003). "Paul's Christology", *The Cambridge Companion to St Paul*, edited by James D.G. Dunn, Cambridge University Press.
- Loewe, William P.(2000). "From the Humanity of Christ to the Historical Jesus", *Theological Studies* 61.

